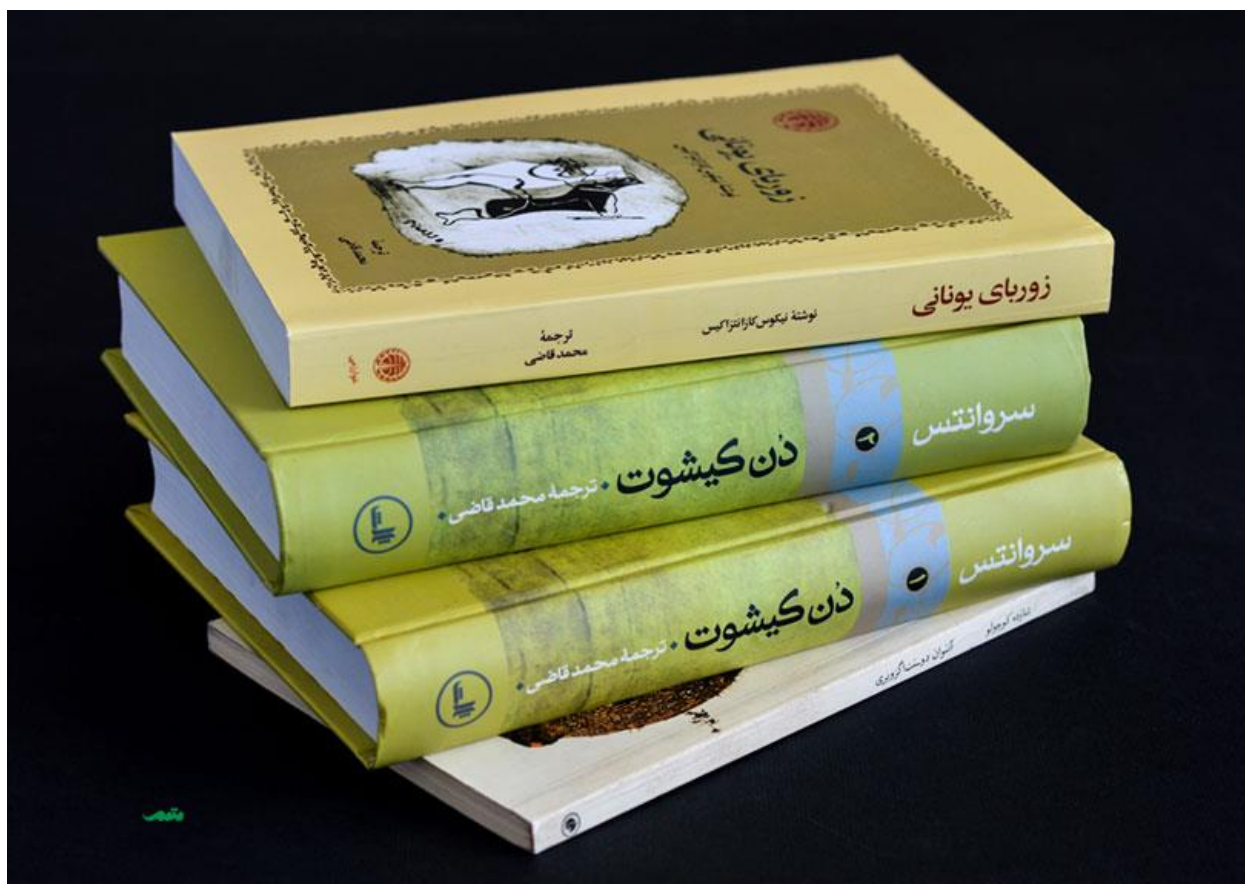


کتاب خاطرات یک مترجم - زندگی نامه محمد قاضی بدون روتوش

✓ پاراگراف فارسی



بی تردید محمد قاضی را می توان از مترجمان بزرگ دوران معاصر کشورمان دانست. او در مهاباد به دنیا آمد و پیکرش نیز پس از درگذشت در هشتاد و چهار سالگی، در همان مهاباد به خاک سپرده شد. با وجودی که قاضی در سال ۱۳۷۶ درگذشته و بیش از دو دهه از مرگش می گذرد، هنوز به واسطه ی آثار و ترجمه هایش در میان ما زنده است و با ما زندگی می کند. فهرست کتاب های ترجمه شده توسط محمد قاضی بسیار طولانی و شامل نزدیک به هفتاد اثر است که از میان آنها، می توان به شازده کوچولو، زوربای یونانی و دن کیشوت اشاره کرد. ترجمه های محمد قاضی، نقش مهمی در آشنایی فارسی زبانان با ادبیات جهان ایفا کرده اند.

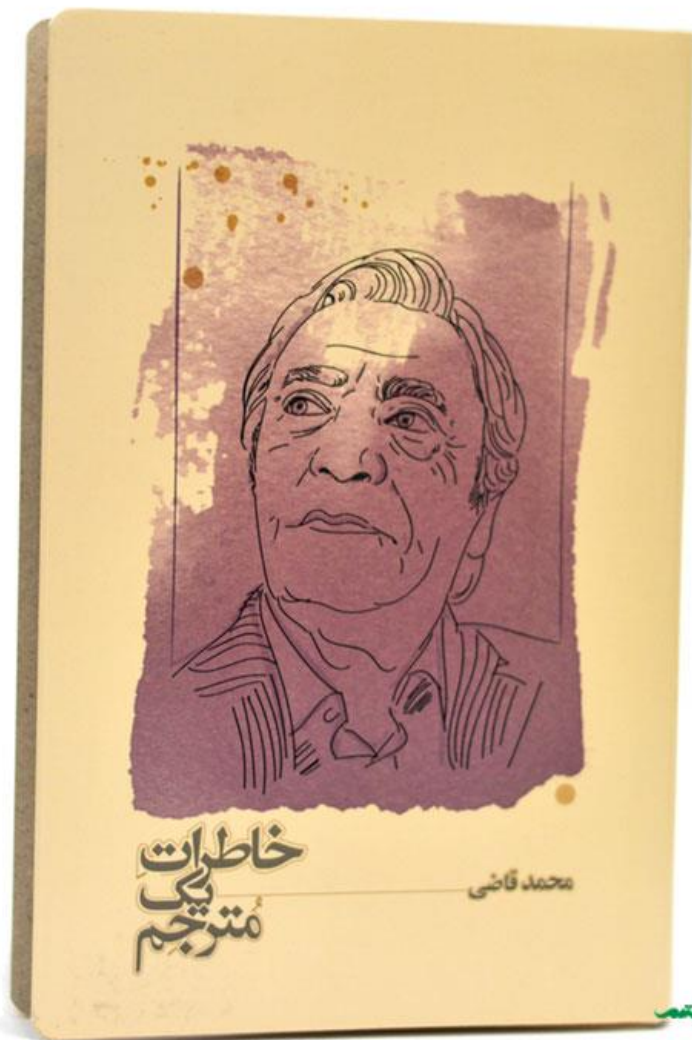


کتاب خاطرات یک مترجم - نوشته محمد قاضی

وقتی اغلب نوشته‌های یک نویسنده، ترجمه‌ی آثار نویسندگان دیگر است، محدود کتاب‌هایی که خود او در آن‌ها در جایگاه نویسنده قرار می‌گیرد، ارزشی مضاعف پیدا می‌کنند. کتاب خاطرات یک مترجم، چنین کتابی است. در کتاب خاطرات یک مترجم، جنبه‌ی خاطرات از جنبه‌ی مترجم بودن نویسنده، پیشی گرفته است. بنابراین، اگر انتظار داشته باشید بسیاری از صفحات کتاب، به خاطرات ترجمه‌های قاضی اختصاص یافته باشد، از خواندن کتاب ناامید خواهید شد.

اما آنچه کتاب خاطرات قاضی را خواندنی می‌کند، روایت شیرین روزمرگی‌های زندگی اوست. اتفاق‌هایی که بسیاری از آن‌ها، به مترجم یا نویسنده بودن او ربط چندانی ندارند، اما هم‌چنان به خاطر اهمیت شخص محمد قاضی، سندی از تاریخ ادبیات کشور ما محسوب می‌شوند.

مناسب است به این نکته هم اشاره کنیم که با وجودی که کتاب برای نخستین بار در سال ۱۳۷۱ منتشر شده، این روایت‌ها و خاطرات، صرفاً دوران کودکی او تا سال ۵۷ را در برمی‌گیرند.



خاطرات محمد قاضی را می‌توان یک روایت روتوش نخورده از زندگی او دانست. روایتی که برخی از جنبه‌های پنهان زندگی او را، بدون کوچک‌ترین ملاحظه‌کاری افشا کرده‌اند.

در این خاطرات است که می‌بینیم قاضی، در جایگاه کارمند دخانیات، چگونه از این‌که به اشتباه، پاداش پانصد تومانی (در دهه‌ی چهل شمسی) دریافت کرده، ذوق می‌کند. و بعداً که مشخص می‌شود پرداخت اشتباه بوده (و البته قاضی همه‌ی پول را خرج کرده بود)، به چه روش‌هایی متوسل می‌شود تا آن پاداش را به دخانیات بازگرداند. هم‌چنین، روایت تأسفش از درگذشت خوزوئه دو کاسترو (نویسنده‌ی کتاب آدم‌ها و خرچنگ‌ها) خواندنی است. تأسفی که نه به خاطر از دست رفتن یک نویسنده، بلکه به خاطر از بین رفتن فرصت سفری به پاریس به دعوت وی، به‌بار آمده است.

این سبک روایت ساده و واقعی قاضی، ضمن این‌که خواننده را با مجموعه‌ای از حکایت‌های شیرین روبرو می‌کند، به یادمان می‌آورد که زندگی هنری و فرهنگی بزرگان ما، تنها یکی از زوایای زندگی‌شان است و بسیاری زوایای دیگر هم وجود دارد که ما مخاطبان و علاقه‌مندان آن‌ها، خواسته یا ناخواسته، از دیدن و شنیدن‌شان محروم مانده‌ایم.

سوال غیرضروری درباره دن کیشوت

در ادامه بخش کوتاهی از خاطره‌ی حضور قاضی در کاخ مرمر را می‌خوانیم. او به دعوت شجاع‌الدین شفا و برای شرکت در مهمانی یکی از اساتید دانشگاه مادرید (به نام پروفیسور گارسیا گومز) به مهمانی سلطنتی رفته است. ظاهراً شجاع‌الدین شفا، صبح روزی که قرار بوده مهمانی را برگزار کند، به خاطر می‌آورد که می‌تواند برای نشان دادن رابطه‌ی نزدیک فرهنگی ایران و اسپانیا، به گارسیا گومز بگوید که ما دن کیشوت نوشته‌ی سروانتس را هم به فارسی ترجمه کرده‌ایم.

پس از این توضیح، مناسب بوده که محمد قاضی را ظرف چند ساعت پیدا کنند و به مهمانی بیاورند و این مأموریت به ساواک سپرده می‌شود (صفحه ۳۴۲ کتاب):

دسترسی به مترجم دن کیشوت کار ساده‌ای نبود - به ویژه در آن برهه‌ی کوتاه از زمان - زیرا محمد قاضی رفت و آمدی با درباریان نداشت و آن رجال والامقام نمی‌دانستند که این آدم حقیر و بی‌نام و نشان در کجا ساکن است و چگونه می‌شود تا عصر آن روز به او دست پیدا کرد. تا آن لحظه برایشان چندان اهمیتی نداشت که محمد قاضی نامی هم دن کیشوت را ترجمه کرده است، ولی از آن دم که تصمیم گرفته بودند به وسیله‌ی کار او به یک اسپانیایی سرشناس پز بدهند و خود را به رخ او بکشند، محمد قاضی و کار او برایشان مهم شده بود.

در ادامه، بخشی از روایت گفتگوی گارسیا گومز و محمد قاضی را می‌خوانیم:

دستی به من داد و به زبان اسپانیایی چیزی گفت که من نفهمیدم. به فرانسه گفتم: «ببخشید. من زبان اسپانیایی نمی‌دانم، اگر ممکن است فرانسه حرف بزنید.»

این بار به فرانسه گفتم: «چطور؟ مگر شما مترجم دن کیشوت نیستید؟»

گفتم: «چرا، هستم.» گفتم: «پس چه جور مترجم دن کیشوت هستید که زبان نویسنده‌ی آن را نمی‌دانید؟»

گفتم: «در ایران تعداد کسانی که زبان اسپانیایی بدانند بسیار اندک است و من دن کیشوت را از روی یک ترجمه‌ی دست اول فرانسوی به فارسی برگردانده‌ام که یک استاد بزرگ فرانسوی ادبیات آشنا به زبان اسپانیایی از میان پنجاه و چند ترجمه‌ی دیگر به عنوان بهترین برگزیده و تازه همه‌ی آن ترجمه را نیز با متن اسپانیایی آن مقابله

کرده و ایرادهایی که به نظرش رسیده در پاورقی تذکر داده است. ترجمه‌ی فارسی من هم در مسابقه‌ی بهترین ترجمه‌ی سال از طرف استادان دانشگاه تهران به عنوان بهترین تشخیص داده شده و جایزه‌ی اول را گرفته است»..

خوشحال شد و سوال دیگری کرد که به نظر من بی‌ربط آمد.

پرسید: چه وجه مشترکی بین ملت خود و ملت ما احساس کردید که موجب هم‌نوایی شما با ما شد و وادارتان کرد که به ترجمه‌ی دن کیشوت دست بزنید؟»

این سوال از این نظر به عقیده‌ی من بی‌مورد بود که برای ترجمه‌ی اثری چون دن کیشوت، لازم نیست حتماً وجه مشترک یا هم‌نوایی خاصی بین دو ملت نویسنده و مترجم وجود داشته باشد.

دن کیشوت یک اثر ادبی بزرگ و ارزنده‌ی جهانی است که به اغلب زبان‌های زنده‌ی دنیا ترجمه شده و قهرماً می‌بایست به فارسی نیز ترجمه بشود. حال این کار را من کرده بودم و چه بسا ممکن بود که کس دیگری هم کرده باشد و یا از این پس بکند.

و اگر به عربی یا به ترکی هم ترجمه شده باشد، آن ترجمه دلیل وجود وجه مشترک یا همبستگی دو ملت عرب و اسپانیایی یا ترک و اسپانیایی نخواهد بود.

استاد محمد قاضی به علت ابتلا به سرطان حنجره، دو دهه‌ی پایانی زندگی خود را تقریباً در سکوت (یا نزدیک به سکوت) گذراندند. البته در تمام این مدت، به کار کردن ادامه دادند. به علت همین مولد بودن در عین خاموشی است که بسیاری، تعبیر **حنجره‌ی زبان فارسی** یا **حنجره‌ی ترجمه** را برای ایشان به کار می‌برند.